

تقدیم به کیوان و فرشته رحیمیان

ع. ث

سوکال، آلن، ۱۹۵۵ - م
چرندیات پست مدرن: سوءاستفاده روشنفکران پست مدرن از علم / آلن سوکال
و ژان بریکمون؛ ترجمه عرفان نایبی. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
ISBN 964-311-614-X
۳۹۹ ص.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
*Intellectual Impostures: Postmodern philosopher's
abuse of science c2003.*

کتابنامه.

نمایه.

۱. فلسفه فرانسوی، الف. بریک مون، ژان، ۱۹۵۲ - م، Bricmont, Jean. ب.
نایبی، عرفان، ۱۳۵۵ - ، مترجم، ج. عنوان، د. عنوان: سوءاستفاده روشنفکران
پست مدرن از علم.

۱۹۲

ب ۱۸۰۱/س ۹/ج ۴

۱۳۸۴

م ۸۴-۲۹۷۸۸

کتابخانه ملی ایران

چرندیات پست مدرن

سوءاستفاده روشنفکران پست مدرن از علم

آلن سوکال و ژان بریکمون

ترجمه عرفان ثابتی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Intellectual Impostures
Alan Sokal & Jean Bricmont
Profile Books, 2003



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

آلن سوکال و ژان بریکمون

چرندیات پست مدرن

ترجمه عرفان ثابتی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۸۴

چاپ پڑمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: X - ۶۱۴ - ۳۱۱ - ۹۶۴

ISBN: 964-311-614-X

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- پیشگفتار ویراست دوم..... ۷
- پیشگفتار چاپ انگلیسی..... ۱۷
۱. مقدمه..... ۲۵
۲. ژاک لاکان..... ۴۷
۳. ژولیا کریستوا..... ۷۱
۴. میان پرده: نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی در فلسفه علم..... ۸۷
۵. لوس ابرینگاری..... ۱۵۵
۶. برونو لاتور..... ۱۷۷
۷. میان پرده: نظریه آشوب و «علم پست‌مدرن»..... ۱۸۹
۸. ژان بودریار..... ۲۰۵
۹. ژیل دلوز و فلیکس گوتاری..... ۲۱۳
۱۰. پل ویرلیو..... ۲۳۱
۱۱. قضیه گودل و نظریه مجموعه‌ها: مثال‌هایی از سوءاستفاده..... ۲۴۱
۱۲. مؤخره..... ۲۴۹

ضمیمه الف: تجاوز از مرزها: به‌سوی تأویلی متحول‌کننده از گرانش کوانتومی ۲۸۷	
منابع..... ۳۲۹	
ضمیمه ب: اظهارنظرهایی در باره تقیضه تجاوز از مرزها..... ۳۴۵	
ضمیمه ج: تجاوز از مرزها: یک تکمله..... ۳۵۷	
کتابنامه..... ۳۷۳	
نمایه..... ۳۹۵	

پیشگفتار ویراست دوم

خوشحالیم که چرندیات پست‌مدرن، هم در فرانسه و هم در دنیای انگلیسی‌زبان، توجه بسیاری افراد را به خود جلب کرده است. در این پیشگفتار جدید، مایلیم به اظهارنظرهایی کلی در باره واکنش‌های انتقادی به کار خود پردازیم.

اجازه دهید در ابتدا این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری از مخالفان ما، حتی کینه‌توزترین آن‌ها، به طور نصفه‌نیمه می‌پذیرند که آرای اصلی ما معتبر است. برای نمونه، جان استورااک در لندن ریویو آو بوکس می‌نویسد که «مجبوریم - در واقع، خوشبختانه - بپذیریم، تا جایی که به استعاره‌های ظاهراً علمی یا تمثیل‌های تعمیم‌یافته لاکان و شرکا مربوط می‌شود، حق با سوکال و بریسمون است، و باید اذعان کنیم که این شیادان از مفاهیمی سوءاستفاده می‌کنند که به دلیل عدم شناخت کافی از آن‌ها نمی‌توانند به طرز قابل قبولی به آن‌ها استناد کنند.»^(۱) ژولیا کریستوا، که ما را به بیان «اطلاعات نادرست» متهم می‌سازد، اقرار می‌کند که «مسئلاً من ریاضیدانی واقعی نیستم.»^(۲) میشل سِر، که ادعا می‌کند به دلیل نداشتن فرصت کافی برای مطالعه روزنامه‌ها از کتاب ما بی‌خبر بوده، در مقایسه با ما قضاوت بسیار بی‌رحمانه‌تری در باره بودریار و کریستوا دارد: «خیلی خنده‌دار بود. در گذشته آثار آن‌ها را می‌خواندم: حرف‌های آن‌ها آدم را از خنده روده‌بر می‌کرد.»^(۳)

پس کار ما چیست؟ انتقادات را می‌توان کمابیش به چهار نوع تقسیم کرد. شمار (بسیار) کمی از منتقدان در باره کتاب ما بحث می‌کنند و سعی در رد آن دارند. دیگر منتقدان به ابراز مخالفت (مخالفت‌هایی اغلب کاملاً درست) با ایده‌هایی می‌پردازند که در واقع به ما تعلق ندارد - و شاید صریحاً در کتاب خود آن‌ها را رد کرده باشیم - ولی به تلویح یا تصریح، آن‌ها را به ما نسبت می‌دهند. گروه سوم از منتقدان تظاهر می‌کنند که سرگرم بحث در باره کتاب ما هستند، در حالی که در واقع به کار کاملاً متفاوتی می‌پردازند: برای مثال، حمله به شخصیت ما، انگیزه‌های پنهانی ما برای نگارش این کتاب، یا ضعف‌های دانشمندان به طور کلی. و سرانجام، برخی از منتقدان با ما موافقت ولی تصور می‌کنند که به اندازه کافی پیش نرفته‌ایم.

مقالهٔ ان. دیوید یرمین، فیزیکدان آمریکایی، در دفاع از برخی ایده‌های لاتور در بارهٔ نظریهٔ نسبیّت،^(۱) و نیز برخی اظهارنظرهای روانکاوان و ریاضیدانان در بارهٔ استفادهٔ لاکان و دلوز از ریاضیات^(۲) را می‌توان ذیل مقولهٔ اول گنجانید. اجازه دهید تأکید کنیم که این مخالفت‌ها، هرچند به عقیده ما غالباً نادرستند، حداقل به کتاب ما ربط دارند از این جهت که سعی می‌کنند به استدلال‌های ما بپردازند. ولی (تاکنون) در بارهٔ «شیادی‌ها»ی مندرج در کتاب ما چیزی نگفته‌اند. فقدان انتقادهای مناسب و بجا در بحبوحهٔ خشم و غضب ناشی از این کتاب، صحت و اعتبار نظریات ما را به طور غیرمستقیم تأیید می‌کند: زیرا اگر حق با ما نبود، به راحتی می‌شد حرف ما را رد کرد و نشان داد که ریاضیات یا فیزیک مورد استناد متونی که نقل می‌کنیم نقش عقلانی و فکری سودمندی دارد.

اکنون اجازه دهید به انتقادات بسیار زیادتری بپردازیم که، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، ایده‌هایی را به ما نسبت می‌دهند که به ما تعلق ندارد. بعضی از این نویسندگان به طور مشروح در بارهٔ افکار «سوکال و دوستانش» (به قول ایشان) بحث می‌کنند، بی آن‌که به خود زحمت دهند و یک جمله از کتاب ما

را نقل کنند.^(۶) دیگران ما را به برخی جریان‌های «علمی» منتسب می‌دارند و سپس (اغلب به درستی) از این جریان‌ها انتقاد می‌کنند، در حالی که تلویحاً ایده‌های ما را مشابه این جریان‌ها می‌دانند ولی در این مورد کوچک‌ترین دلیلی اقامه نمی‌کنند.^(۷) متجاوز از ۱۵۰ سال قبل، شوپنهاور در هنر همیشه بر حق بودن^۱ ترفند مورد استفاده تمام این حملات را چنین توصیف کرد: بزرگ‌نمایی آماج حمله رقیب به منظور مضحک نمایاندن او. برای مثال، ما را به رد همه استعاره‌ها، تمام کاربردهای شاعرانه زبان، تمام انواع انتقال مفاهیم از حوزه‌ای به حوزه دیگر و حتی کل تفکر انتقادی متهم کرده‌اند.^(۸) و گاهی برخی افراد مدعی هستند که با ارائه مثال‌هایی از استعاره‌های سودمند یا فیلسوفانی که از علم سوءاستفاده نمی‌کنند، نظر ما را «رد» می‌کنند. ولی ما، مثل هر کس دیگری، طرفدار کاربرد استعاره‌ها و تحلیل فلسفی هستیم. ما صرفاً با پیچاندن مطلب مخالفیم، چیزی که موضوع کاملاً متفاوتی است.

با وجود این، منتقدانی دیگر ما را متهم می‌کنند که از نظر فلسفی جاهل هستیم: آن‌ها ما را به صورت حامیان افراطی «عقل سلیم» یا «واقع‌گرایان خام‌اندیشی» ترسیم می‌کنند که یک قرن مجادله در معرفت‌شناسی و فلسفه علم را نادیده می‌گیریم. ولی این نویسندگان محتاطانه از نقل حتی یک کلمه از فصل طولانی ۴ خودداری می‌کنند، یعنی همان فصلی که به این مسائل اختصاص داده‌ایم.^(۹) یا این که برای کشف «تناقض‌ها»ی ناموجود به طور گزینشی از کتاب نقل قول می‌کنند.^(۱۰) ما به خوبی از این امر آگاهیم که این مسائل فلسفی، ظریف هستند - بسیار ظریف‌تر از «شیادی‌ها»ی نقل شده در کتاب - و از انتقاد دقیق نسبت به استدلال‌های خود خوشحال می‌شویم. ولی، تاکنون، با چنین انتقادی روبرو نشده‌ایم.

سومین نوع واکنش - که مدعی بحث در باره ایده‌های ماست ولی در واقع

به کار کاملاً متفاوتی می‌پردازد - شکل‌های گوناگونی دارد؛ بعضی از آن‌ها عبارتند از:

۱. توهین. به نظر می‌رسد برخی از مخالفان ما فکر می‌کنند القاب هوشمندانه می‌توانند جای ابطال جامع استدلال‌های ما را بگیرند.^(۱۱) این اهانت‌ها فراوانند: «معلم‌های کوچولو»،^(۱۲) «گاوچران و داروساز»،^(۱۳) «فرانسه‌ترس‌ها» و «ارائه‌کنندگان اطلاعات نادرست»،^(۱۴) «ژاندارم‌ها»،^(۱۵) «پلیس‌های فکر»،^(۱۶) «سانسورچی‌ها»^(۱۷) و حتی «کوتوله‌هایی که شبیه نوجوانانی هستند که تمام روز گیم بوی بازی می‌کنند.»^(۱۸) از این هم خارق‌العاده‌تر این‌که فیلیپ سولرز، در مصاحبه‌ای با عنوان شگفت‌انگیز «پاسخ به احمق‌ها» تأکید می‌کند که زندگی خصوصی ما «شایان تحقیق و بررسی» است: «اونا چه جور آدم‌هایی هستن؟ چه نقاشی‌هایی به دیوار اتاق‌هاشون آویزون کردن؟ زناشون چطور آدم‌هایی هستن؟ اون گزاره‌های انتزاعی قشنگ در زندگی روزمره و جنسی اونا چه شکلی پیدا می‌کنه؟»^(۱۹) بسیار خوب! اجازه دهید یک بار برای همیشه بپذیریم که دانشمندان متکبر، میانمایه و از لحاظ جنسی سرخورده‌ای هستیم که از فلسفه سردر نمی‌آوریم و بردهٔ ایدئولوژی‌ای علمی هستیم (نومحافظه‌کارانه یا مارکسیستی افراطی، انتخاب با شماست)، ولی لطفاً به ما بگویید این مسئله چه ربطی به اعتبار یا بی‌اعتباری استدلال‌های ما دارد.

۲. حمله به انگیزه‌های پنهانی ما. برخی منتقدان، به جای بررسی استدلال ما، به انگیزه‌هایی که به ما نسبت می‌دهند حمله می‌کنند. برای مثال، ژولیا کریستوا ادعا می‌کند که کتاب ما بخشی از مبارزهٔ اقتصادی و دیپلماتیک آمریکا علیه فرانسه است.^(۲۰) ایزابل استائزر کتاب ما را «عملی تجاری» محض می‌داند.^(۲۱) ونسان فلوری و یون سون لیمه ما را متهم می‌سازند به این‌که تلاش می‌کنیم مسیر توزیع بودجه‌های تحقیقاتی را از علوم اجتماعی به علوم طبیعی تغییر دهیم.^(۲۲) این نوع دفاع، عجیب است: زیرا حتی اگر چنین

انگیزه‌هایی هم داشته باشیم (حال آن‌که قطعاً چنین نبوده)، این موضوع چه تأثیری در اعتبار یا بی‌اعتباری استدلال‌های ما دارد؟

با این همه، در نقدهایی که ما را به صورت افرادی «علم‌گرا» و دشمن آشتی‌ناپذیر فلسفه و علوم اجتماعی ترسیم می‌کنند چیز جالب و غم‌انگیزی وجود دارد. قضیه کاملاً برعکس است، علاقه ما به این رشته‌ها - علاقه‌ای که بسیاری از همکاران فیزیکدانان آن را بیش از حد می‌دانند - ما را به کشف و تقبیح «شیادی‌ها» رهنمون شد. هدف ما «دفاع از علوم طبیعی» نبود - در حقیقت، (کم‌ترین چیزی که می‌شود گفت این است که) اکثریت عظیمی از دانشمندان به هیچ وجه به یاوه‌گویی‌های شبه‌ریاضی لاکان، کریستوا و دُلوز اهمیت نمی‌دهند. تأثیر منفی این حرف‌های مبهم فقط در علوم انسانی و علوم اجتماعی حس می‌شود. افزون بر این، وقتی منتقدان ما انتقاد محدود و دقیق ما از زبان مبهم را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که انگار به طور کلی به علوم انسانی یا علوم اجتماعی حمله کرده‌ایم، ثابت می‌کنند که خودشان بدترین دشمنان این حوزه‌ها هستند. در واقع، تحمیل موازین بسیار نازل‌تری از شفافیت و عقلانیت بر علوم انسانی و علوم اجتماعی در مقایسه با علوم طبیعی نشان‌دهنده تحقیر ضمنی علوم انسانی و علوم اجتماعی است. برای مثال، وقتی جان استوراک می‌گوید که نقد ما از سوءاستفاده‌های فاحش بر ملا شده در این کتاب چیزی نیست جز «کار بست معیارهایی از دقت و انسجام که برای حرفه آن‌ها [به عنوان فیزیکدان] اساسی است ولی در صورت انتقال به این زمینه بیگانه، نامربوط به شمار می‌رود»، و منظور خود را با ستایش «آرای دیوانه‌وار و بحث‌انگیز» ایریگاری در باره تبعیض جنسی مستتر در معادله $E=Mc^2$ (اولویت دادن به سریع‌ترین چیز) و نکوهش «دقت ملال‌آوری که سوکال و بریسمنون به طرز نامناسبی می‌طلبند» توضیح می‌دهد، می‌توان از خود پرسید واقعاً چه کسی نظر تحقیرآمیزی در باره علوم اجتماعی دارد.

چهارمین نوع انتقاد از جانب منتقدانی است که در کل با ما موافقت ولی

شکایت می‌کنند که کانون توجه ما بیش از حد محدود است: به عقیده آن‌ها، باید از فوکو و دریدا، از کل پست مدرنیسم، از کل فلسفه فرانسوی معاصر، یا حتی از کل چپ سیاسی هم انتقاد می‌کردیم. بنابراین، اندی مارتین، در دپلی تلگراف، به درستی می‌گوید که کتاب ما «کار تخریبی تمام عیاری» نیست و این امر را «فرصتی تلف شده» می‌خواند.^(۲۲) آن آلباوم، در لیتری ریویو، ایه عقیده مسا به طرز بسیار عجولانه [اظهار می‌کند که «مسلماً این امر [پساساخت‌گرایی] همه‌اش مزخرف است. چه لزومی داشت که یک کتاب ۲۹۴ صفحه‌ای این را به ما بگوید؟»^(۲۳) ولی انجام دادن همه کارها در یک کتاب غیر ممکن است: محدود بودن دامنه بحث این کتاب دو دلیل دارد؛ اولی به صلاحیت ما ربط دارد و دومی ناشی از این است که احساس می‌کنیم موضوعات گسترده‌تری که این منتقدان مطرح می‌کنند بسیار پیچیده‌تر از آنند که بتوان در کم‌تر از ۳۰۰ صفحه به دقت به آن‌ها پرداخت. به هر حال، همان‌طور که واکنش‌های پیش‌گفته نشان می‌دهند، کتاب معمولی و نامربوط ما آن قدر مجادله برانگیخته که دو فیزیکدان میانمایه را مدتی سرگرم نگه دارد.

پانویس‌ها

۱. استوراک (۱۹۹۸، ص ۸).
۲. کریستوا (۱۹۹۷). وقتی پیچیدگی و ابهام شدید مفاهیم ریاضی به کار رفته در نشانه‌شناسی (کریستوا ۱۹۶۹) را در نظر می‌گیریم، نمی‌توانیم از این حرف متعجب نشویم (حرفی که کاملاً صحیح است). ر.ک. فصل ۳ در ادامه.
۳. فردکی و سر (۱۹۹۷، ص ۱۴).
۴. مرین (۱۹۹۷ ب). برای آگاهی از پاسخ ما به انتقادات مرین ر.ک. بعدالتحریر فصل ۶.
۵. در باره لاگان ر.ک. رودینسکو (۱۹۹۸)، دارمون و ملمن (۱۹۹۸)، شارو (۱۹۹۸) و سوال (۱۹۹۷-۹۸). در باره دلوز ر.ک. سالانکیس (۱۹۹۸، صص ۱۷۰-۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۶).
۶. برای مثال، امی داهان دالمیدکو و دومینیک پسنر (۱۹۹۸) چندین بار مدعی سخن گفتن از عقاید «سوکال و دوستانش» (صص ۷۸، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶) یا «سوکال، واینبرگ و دیگران»

(صص ۷۹، ۸۱، ۹۸) می‌شوند بی‌آن‌که در تأیید حرف‌های خود چیزی از چرندیات پست‌مدون نقل کنند و بی‌آن‌که بین ایده‌های ما و ایده‌های «دوستان» ما تمایز بگذارند. بر همین قیاس، ایو ژانره (۱۹۹۸) به طور مداوم از «سوکال‌گرایی» و «سوکالی‌ها» سخن می‌گوید بی‌آن‌که این آموزه مورد ادعای خود را تعریف کند. اجازه دهید بگوییم که ما، برخلاف این افراد، هرگز از نویسنده‌ای به خاطر حرف‌های بیروان یا حامیان‌ش انتقاد نمی‌کنیم.

در واقع خواننده‌ای دقیق به آسانی به تفاوت‌های ظریف میان ایده‌های واینبرگ (۱۹۹۶ الف و ب)، گراس و لویت (۱۹۹۴) و ایده‌های ما پی خواهد برد. از همه این‌ها گذشته، طبیعی است که افرادی که هیچ «پیوند»ی با یکدیگر ندارند به ناگزیر در باره موضوعات گوناگون عقاید متفاوتی داشته باشند.

۷. برای مثال، داهان دالمدیکو و پشتر (۱۹۹۸، ص ۱۰۳) تأکید می‌کنند که ما تمام مطالعات اجتماعی در باره علم را رد می‌کنیم؛ پاتریک پنی‌ژان (۱۹۹۸، ص ۱۲۰) مدعی است که «سوکال به خوبی در سنت چپ معینی، مشخصاً فرانسوی ولی در عین حال انگلیسی، جای می‌گیرد که سوسیالیسم آن، از دهه ۱۹۳۰، مبتنی بر علم بوده و هرگونه تحلیل انتقادی از علم را بالقوه دانش‌ستیز و پیشافاشیستی می‌داند و رد می‌کند.» مقاله پنی‌ژان تاریخ‌چالایی از مجادلات چپ فرانسوی بر سر علم و فن‌آوری ارائه می‌کند، ولی موضع ما با موضعی که او به درستی به آن حمله می‌کند تفاوت دارد. در واقع ما همیشه بر موافقت خود با تحلیل‌های انتقادی از عمل و کاربست‌های اجتماعی آن تأکید کرده‌ایم، مشروط به این‌که این تحلیل‌ها با حداقلی از دقت عقلانی و فکری انجام شوند: ر.ک. مؤخره این کتاب و نیز سوکال (۱۹۹۸).

۸. برای مثال، ر.ک. مازیوری (۱۹۹۷)، دورا (۱۹۹۷)، بروکتر (۱۹۹۷) و سیمون (۱۹۹۸).

۹. برای مثال، داهان دالمدیکو و پشتر (۱۹۹۸، ص ۹۶) ما را به تلاش برای «محورکردن» مجادله بر سر کار معرفت‌شناختی دوتم (Duhem) متهم می‌سازند، در حالی که در واقع ما ایده‌های دوتم در باره گرانبار از نظریه بودن مشاهده را به نشانه تأیید نقل می‌کنیم (ر.ک. یادداشت ۲۵ در فصل ۴). جان کریگ (۱۹۹۸) با تحقیر، کتاب ما را «جزوه‌ای سیاسی» می‌خواند و تأکید می‌کند که این کتاب «به طرز اسفناکی نسبت به تاریخ و فلسفه علم، و تحول در مطالعات اجتماعی و تاریخی خود علم بی‌تفاوت است» - بی‌آن‌که یک کلمه از بحث مفصل ما در باره دیدگاه‌های کوژن (Kuhn)، فیرابند، بارنز، بلور و لانور در باب دقیقاً همین مسائل را نقل کند. مارا بلر (۱۹۹۸) به طور ضمنی می‌گوید که ما و واینبرگ «واقع‌گرایانی خام‌اندیش» هستیم، ولی هیچ تعریف دقیقی از این آموزه بیان نمی‌کند، چه رسد به شاهد و مدرکی در باره بای‌بندی ما به آن. جیم هولت (۱۹۹۸) مدعی است که «یافته‌های قانع‌کننده در حوزه منطق ریاضی که به نظریه مدل‌ها (model theory) شهرت دارد... سبب می‌شود تبیین 'واقع‌گرایانه' این نویسندگان در مورد موفقیت علم... شبیه مابعدالطبیعهٔ پوچ و بی‌معنی به نظر برسد؛ ولی حتی به خود زحمت نمی‌دهد به طور اجمالی به خواننده نشان دهد که چگونه نظریه مدل‌ها علی‌الظاهر دعای فلسفی ما را ابطال می‌کند (علاوه بر این، ما در باره آموزه‌ای که در فلسفه علم به «واقع‌گرایی» شهرت دارد به طور مشروح بحث نمی‌کنیم، چه رسد به این‌که از آن دفاع کنیم: ر.ک. یادداشت‌های ۸ و ۱۱ در فصل ۴).

۱۰. برای مثال، دیدیه نوردون (۱۹۹۸) مدعی کشف تناقضی بین دو چیز است: بین توصیف ما از روش علمی (که «با نگرش عقلانی در زندگی روزمره یا در دیگر حیطه‌های شناخت بشری تفاوت اساسی ندارد»، ص ۹۶ همین کتاب) و اظهارنظر ما مبنی بر این که نظریه نسبت پدیده‌هایی را توصیف می‌کند که بسیار دور از انتظارند (فصل ۱۱ ویراست فرانسوی). ولی هیچ تناقضی بین این دو حرف وجود ندارد، و علت این امر را فقط سه جمله پس از جمله‌ای که نوردون نقل کرده توضیح می‌دهد: «اندازه‌گیری‌های علمی اغلب بسیار دقیق‌تر از مشاهدات روزمره‌اند؛ آن‌ها به ما اجازه می‌دهند پدیده‌های پیش از این ناشناخته را کشف کنیم؛ و اغلب با عقیده متعارف اختلاف دارند. ولی این اختلاف در سطح نتایج است، نه در ریافت اساسی». نوردون تنها منتقدی نیست که تمایز صریح ما میان روش شناسی علم و محتوای آن را نادیده می‌گیرد: استون (۱۹۹۸، صص ۳۲-۳۱) و زوردان (۱۹۹۸، صص ۱۵-۱۶) هم مدعی یافتن «تناقض» مشابهی هستند.

۱۱. در مقابل، توجه کنید که: گرچه لحن ما گاهی طنزآمیز است، در کتاب خود به هیچ کس حمله و توهین نمی‌کنیم و نهمت نمی‌زنیم. تنها چیزی که به آن می‌پردازیم متونی است که نقل می‌کنیم و آنچه، به عقیده ما، می‌توان از آن‌ها استنباط کرد.

۱۲. استائزر (۱۹۹۷). توجه کنید که مضمون [عبارت] «سوکال و بریسمن به لاکان و دیگران نمرات ریاضی کمی می‌دهند» (همچنین رک. دروا ۱۹۹۷) به کلی اصل مطلب را نادیده می‌گیرد: در مدرسه دانش آموزان مجبورند در باره موضوعات معینی مطلب بنویسند، ولی هیچ یک از نویسندگان مورد انتقاد ما مجبور نبوده‌اند که در آثار خود مفاهیم بسیار فنی ریاضی یا فیزیک را به کار برد.

۱۳. لوی - لوبلون (۱۹۹۷ ب). این تعبیر مسلماً تلمیحی است به موسیو آمه (Homais)، داروساز «علم گرا» در مادام بواری فلوربر.

۱۴. کریستوا (۱۹۹۷).

۱۵. رودینسکو (۱۹۹۸: ص ۲۷).

۱۶. راگون (۱۹۹۸).

۱۷. دریدا (۱۹۹۷).

۱۸. کرپو (۱۹۹۷).

۱۹. اولنیک و سولترز (۱۹۹۸، ص ۵۶).

۲۰. کریستوا (۱۹۹۷).

۲۱. استائزر (۱۹۹۷). این اتهام در استائزر (۱۹۹۸، ص ۲۶۸) تکرار می‌شود.

۲۲. فلوری و لیمه (۱۹۹۷). به طور کلی‌تر، آن‌ها ما را به تلاش برای یافتن سپر بلایی در مواجهه با بحران اقتصادی، اجتماعی و شناختاری‌ای متهم می‌کنند که، به عقیده آن‌ها، علم (و به ویژه فیزیک) در حال حاضر با آن روبروست. لاتور (۱۹۹۷) و داهان دالمدیکو و بشر (۱۹۹۸، ص ۱۰۳) در فرانسه، استوراکی (۱۹۹۸) در انگلستان، و نلکین (۱۹۹۶) و بسایج (۱۹۹۶، صص ۵۱-۴۶) در آمریکا نیز همین اتهام را به ما می‌زنند.

۲۳. مارتین (۱۹۹۸).

۲۴. اهلپاوم (۱۹۹۸)؛ تأکید در متن اصلی وجود دارد. اجازه دهید به طور گذرا خاطر نشان کنیم که اهلپاوم خلاصه رسا و از لحاظ علمی بی‌عیب و نقص هرمن مینکوفسکی ریاضیدان از نسبیّت اینشتین - «از این پس مکان به تنهایی، و زمان به تنهایی، محکوم به نابودی است، و فقط نوعی اتحاد این دو، واقعیت مستقلی خواهد داشت» - را با حرف‌های قلمبه سلمبه پساساخت‌گرایانه اشتباه می‌گیرد.

پیشگفتار چاپ انگلیسی

به نظر می‌رسد انتشار کتاب ما با عنوان چرندیات پست مدرن^(۱) طوفان کوچکی در برخی حلقه‌های روشنفکری به پا کرده است. به قول یون هینلی در گاردین، ما نشان داده‌ایم که «فلسفه فرانسوی مدرن پُر از مهملات قدیمی است.»^(۲) به قول روبر مازوری در لیراسیون، ما آدم‌های ملا نقطه‌ی علم‌گرای خشکی هستیم که اشتباهات دستوری نامه‌های عشقی را تصحیح می‌کنیم.^(۳) در این جا می‌خواهیم به اختصار توضیح دهیم که چرا هیچ یک از این حرف‌ها درست نیست. در عین حال، مایلیم هم به منتقدان خود و هم به حامیان بیش از حد مشتاق خود پاسخ دهیم. به ویژه می‌خواهیم شماری از سوء تفاهات را رفع کنیم.

این کتاب حاصل حقه‌ی یکی از ما دو نفر بود - حقه‌ای که حالا دیگر مشهور است - که در نشریه‌ی مطالعات فرهنگی آمریکایی، *Social Text*، مقاله‌ی نقیضه‌مانند و هجوآمیزی منتشر کرد، مقاله‌ای سرشار از نقل قول‌های مُهمَل، ولی متأسفانه درستی، از روشنفکران برجسته فرانسوی و آمریکایی در باره فیزیک و ریاضیات.^(۴) با وجود این، سوکال فقط می‌توانست جزء کوچکی از «پرونده»‌ای را که طی تحقیقی کتابخانه‌ای کشف کرده بود در این نقیضه بگنجانند. پس از این‌که این پرونده بزرگ‌تر را به دوستان دانشمند و غیردانشمند خود نشان دادیم (به تدریج) متقاعد شدیم که ارزش دارد که این

پرونده را در دسترس مخاطبان بیش‌تری قرار دهیم. می‌خواستیم، با لحنی غیرفنی، توضیح دهیم که چرا این قطعات نقلی شده‌اند، یا، در بسیاری موارد، کاملاً بی‌معنی هستند؛ همچنین، می‌خواستیم در باره شرایط فرهنگی‌ای بحث کنیم که شهرت یافتن این گفتمان‌ها و رسوا نشدن آن‌ها را میسر ساخته است.

ولی دقیقاً چه ادعایی داریم؟ ادعایی نه چندان گزاف و نه خیلی پیش‌پا افتاده. ما نشان می‌دهیم که روشنفکران مشهوری از قبیل لاکان، کریستوا، ایریگاری، بودریار و دلوز به طور مکرر از مفاهیم و واژگان علمی سوءاستفاده کرده‌اند: یا ایده‌های علمی را کاملاً خارج از بافت و زمینه خود به کار برده‌اند و هیچ‌گونه دلیلی برای این کار اقامه نکرده‌اند - به یاد داشته باشید که ما با انتقال و تعمیم مفاهیم از حوزه‌ای به حوزه دیگر مخالف نیستیم، تنها چیزی که با آن مخالفیم انتقال‌ها و تعمیم‌های بدون استدلال است - یا بی‌آن‌که به ربط یا معنی واژگان علمی توجه کنند، آن‌ها را به سر و صورت خوانندگان غیردانشمند پرتاب کرده‌اند. ادعا نمی‌کنیم که این امر باقی کار آن‌ها را بی‌ارزش می‌کند و در این باره قضاوت خود را به حال تعلیق درمی‌آوریم.

گاهی ما را متهم می‌کنند که دانشمندان متکبری هستیم، ولی در واقع در باره نقش علوم سخت^۱ دیدگاه نسبتاً متواضعانه‌ای داریم. آیا خوب نمی‌بود (یعنی برای ما ریاضیدان‌ها و فیزیکدان‌ها) اگر قضیه گودل^۲ یا نظریه نسبیت پیامدهای بی‌واسطه و ژرفی برای مطالعه جامعه می‌داشت؟ یا اگر می‌شد اصل موضوعه انتخاب را در مطالعه شعر به کار برد؟ یا اگر توپولوژی به روح و روان انسان ارتباط می‌داشت؟ ولی متأسفانه چنین نیست.

دومین آماج حمله کتاب ما نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی است، یعنی این

1. hard sciences

2. Gödel's theorem

ایده که علم مدرن چیزی جز یک «اسطوره»، یک «روایت» یا نوعی «برساخته اجتماعی» نیست^(۵) - ایده‌ای که، حداقل بیان صریح آن، در جهان انگلیسی‌زبان بسیار رایج‌تر از فرانسه است. سوای برخی سوءاستفاده‌های فاحش (مثل [کار] ایریگاری)، شماری از آشفتگی‌های رایج در حلقه‌های پست‌مدرنیستی و مطالعات فرهنگی را به دقت بررسی می‌کنیم: برای مثال، سوءاستفاده از ایده‌های موجود در فلسفه علم، از قبیل ناکافی بودن بینه و شواهد برای تعیین و تحدید نظریه یا گرانبار از نظریه بودن مشاهده، به منظور تأیید نسبت‌گرایی افراطی.

بر این اساس، این کتاب در واقع دو اثر مجزا - ولی مرتبط - در یک جلد است. در وهله نخست، مجموعه‌ای از سوءاستفاده‌های شدیدی است که سوکال آن‌ها را تقریباً به طور تصادفی کشف کرده؛ این همان «چرندیات» عنوان کتاب ماست. در ثانی، نقد ما از نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی و برداشت‌های نادرست از «علم پست‌مدرن» است؛ این تحلیل‌ها به طرز قابل ملاحظه‌ای دقیق‌تر و ظریف‌ترند. پیوند میان این دو نقد عمدتاً جامعه‌شناختی است: مؤلفان فرانسوی «چرندیات» در بسیاری از همان حلقه‌های دانشگاهی انگلیسی‌زبانی مُد هستند که نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی در آن‌ها سکه رایج است.^(۶) در عین حال پیوند منطقی سستی هم وجود دارد. اگر کسی نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی را بپذیرد، از تحریف ایده‌های علمی کم‌تر ناراحت می‌شود، ایده‌هایی که صرفاً «گفتمان» دیگری هستند.

بدیهی است که هدف ما از نگارش این کتاب ذکر برخی سوءاستفاده‌های مجزا و بی‌ارتباط با یکدیگر نبوده است. ما اهداف بزرگ‌تری را در نظر داریم، ولی این اهداف ضرورتاً همان‌هایی نیستند که دیگران به ما نسبت می‌دهند. این کتاب به بیچاندن مطلب، استفاده از زبان عمداً مبهم و مغلق، فکر آشفته و پریشان، و سوءاستفاده از مفاهیم علمی می‌پردازد. ممکن است متونی که نقل

می‌کنیم فقط ظاهر قضیه و جزئی از قضیه باشند، ولی اصل قضیه را باید مجموعه‌ای از روال‌های فکری بدانیم، نه یک گروه اجتماعی.

برای مثال، فرض کنید روزنامه‌نگاری اسنادی را کشف می‌کند که نشان می‌دهد چند سیاستمدار بسیار محترم فاسد هستند، و این اسناد را منتشر می‌کند. (تأکید می‌کنیم که این یک تمثیل است و به نظر ما سوءاستفاده‌های توصیف شده در این کتاب چنان وزن و اهمیتی ندارند). بدون شک، عده‌ای بلافاصله نتیجه‌گیری خواهند کرد که اکثر سیاستمداران فاسد هستند، و عوام‌فریبانی که از لحاظ سیاسی از این فکر سود می‌برند به آن دامن خواهند زد.^(۷) ولی این نتیجه‌گیری اشتباه خواهد بود.

به همین ترتیب، هر کس این کتاب را نوعی انتقاد کلی از علوم انسانی یا علوم اجتماعی بداند - یعنی همان کاری که برخی منتقدان فرانسوی کرده‌اند - نه فقط در بارهٔ نیت‌ها و مقاصد ما دچار سوءفهم شده، بلکه با بیان چنین تحلیل عجیب و غریبی فقط نگرش تحقیرآمیز خودش را نسبت به این حوزه‌ها برملا می‌سازد.^(۸) از لحاظ منطقی، علوم انسانی و علوم اجتماعی یا با سوءاستفاده‌های تقبیح شده در این کتاب هم‌ارز هستند یا نیستند. اگر هم‌ارز باشند، کتاب ما در واقع حمله‌ای تمام و کمال و موجه به این حوزه‌ها خواهد بود. و اگر هم‌ارز نباشند (همان چیزی که ما به آن اعتقاد داریم)، هیچ دلیلی وجود ندارد که از دانش‌پژوهی به سبب حرف‌های دانش‌پژوه دیگری در همان حوزه انتقاد کنیم. به طور کلی‌تر، هرگونه تعبیر کتاب ما به عنوان حمله‌ای همه‌جانبه به X - خواه X تفکر فرانسوی باشد خواه چپ فرهنگی آمریکایی خواه هر چیز دیگری - این امر را مسلم فرض می‌کند که عادت‌های فکری بدی که آن‌ها را تقبیح می‌کنیم کل X را فراگرفته، و هر کس این اتهام را مطرح می‌سازد باید آن را اثبات کند.

بحث‌ها و مناقشه‌های حاصل از شوخی سوکال، طیف هر چه گسترده‌تری

از مسائلی را دربر می‌گیرد که ارتباط ظریفی با یکدیگر دارند و نه فقط به شأن و منزلت ادراکی و عقلانی معرفت علمی یا محاسن پسا ساختارگرایی فرانسوی، بلکه همچنین به نقش اجتماعی علم و فن‌آوری، تکثرگرایی فرهنگی و «حقانیت سیاسی»، چپ دانشگاهی در مقابل راست دانشگاهی، و چپ فرهنگی در مقابل چپ اقتصادی می‌پردازند. می‌خواهیم تأکید کنیم که این کتاب به اکثر این موضوعات نمی‌پردازد. به ویژه این که ایده‌هایی که در این کتاب تحلیل می‌شوند ارتباط عقلانی یا منطقی ناچیزی با سیاست دارند یا اصلاً چنین پیوندی ندارند. هر کسی، فارغ از دیدگاه‌هایی که در باره ریاضیات لاکانی یا گرانبار از نظریه بودن مشاهده دارد، می‌تواند بدون ترس از تناقض، هر گونه دیدگاهی در باره بودجه نظامی، بیمه بهداشتی ملی یا ازدواج همجنس‌گرایان داشته باشد. قطعاً بین جریان‌های روشنفکرانه «پست مدرنیستی» مورد انتقاد ما و بخش‌هایی از چپ دانشگاهی آمریکایی، پیوندی جامعه‌شناختی وجود دارد - گرچه اغلب در باره گستره و دامنه آن مبالغه می‌کنند. اگر به خاطر این پیوند نبود، به هیچ وجه به سیاست اشاره نمی‌کردیم. ولی ما نمی‌خواهیم این کتاب را تیراندازی دیگری در «جنگ‌های فرهنگی» ملال‌آور، آن هم از جانب جناح راست، تلقی کنند. از دهه ۱۹۶۰ تفکر انتقادی در باره نامنصفانه بودن نظام اقتصادی ما و در باره ظلم و ستم نژادی و جنسی در بسیاری از نهادهای دانشگاهی رشد کرده، ولی در سال‌های اخیر مورد تمسخر و انتقادهای نامنصفانه زیادی قرار گرفته است. هیچ چیزی در کتاب ما وجود ندارد که بتوان آن را، ولو در کم‌ترین حد، جزو دسته اخیر قلمداد کرد.

کتاب ما با زمینه‌نهادی کاملاً متفاوتی در فرانسه و در دنیای انگلیسی زبان روبروست. در حالی که نویسندگان مورد انتقاد ما تأثیر عمیقی بر تحصیلات عالی فرانسوی‌ها گذاشته‌اند و طرفداران زیادی در بین رسانه‌ها، مؤسسات

انتشاراتی و روشنفکران دارند - برخی واکنش‌های خشمگینانه به کتاب ما معلول همین امر است - هم‌تایان انگلیسی - آمریکایی آن‌ها هنوز در حلقه‌های روشنفکرانه اقلیتی محاصره شده به شمار می‌روند (گرچه در برخی پایگاه‌ها موقعیت خود را تحکیم بخشیده‌اند). همین امر سبب می‌شود که هم خودشان و هم منتقدانشان آن‌ها را «افراطی» تر و «شورش‌گر» تر از آنچه هستند بپندارند. ولی کتاب ما علیه افراط‌گرایی و رادیکالیسم سیاسی نیست؛ این کتاب علیه آشفتگی و پریشانی فکری است. هدف ما نه انتقاد از چپ بلکه کمک به حفظ آن از بخشی از آن است که مُد روز به شمار می‌رود. مایکل آلبرت در *Z Magazine* این امر را به خوبی خلاصه می‌کند: «خلط دشمنی با بی‌عدالتی و ظلم و ستم، که چپ‌گرایانه است، با دشمنی با علم و عقلانیت، که چرند است، به هیچ وجه درست، خردمندانه، انسانی یا راهبردی نیست.»^(۹)

این چاپ، در بیش‌تر موارد، مستقیماً ترجمه‌ی اصل فرانسوی کتاب است. فصل مربوط به بدفهمی‌های هانری برگسون و جان‌شیناتش در باره‌ی نسبیّت را حذف کرده‌ایم، زیرا به نظر ما، اکثر خوانندگان انگلیسی و آمریکایی چندان علاقه‌ای به آن ندارند.^(۱۰) برعکس، پاره‌ای مباحثات در باره‌ی مجادلات فکری در دنیای انگلیسی زبان را شرح و بسط داده‌ایم. همچنین، برای شفاف‌تر کردن متن اصلی، تصحیح بی‌دقتی‌ها و جلوگیری از بدفهمی‌ها، تغییرات کوچک زیادی انجام داده‌ایم. سپاسگزار تعداد زیادی از خوانندگان چاپ فرانسوی هستیم که پیشنهادهای خود را برای ما بیان کردند.

در حین نگارش این کتاب، از مباحثات و مجادلات بی‌شماری سود برده‌ایم و عده‌ی زیادی به ما دلگرمی داده یا از ما انتقاد کرده‌اند. هر چند نمی‌توانیم به طور جداگانه از تمام کسانی که به ما کمک کرده‌اند تشکر کنیم،

مایلم از کسانی که با معرفی مراجع و منابع یا با خواندن دستنوشته و انتقاد از بخش‌هایی از آن به ما یاری کردند سپاسگزاری کنیم: مایکل آلبرت، رابرت آلفورد، روزه بالیان، لوئیز بار، پل بوغوسیان، رمون بوڈن، پیر بوردیو، ژاک بوورس، ژرژ بریکمون، جیمز رابرت براون، تیم بادن، نوام چامسکی، هلنا کرونین، برانژر ڈپره، ژان ڈمبر، سیرانو دو دومینیسیس، پاسکال انژل، باربارا ایستاین، روبرتو فرناندز، ونسان فلوری، ژولی فرانک، آلن فرانکلین، پل ژاردن، میشل ژور، میشل گنس، ایو گنگرا، تاد گیتلین، جرالڈ گولدین، سیلوین گوراژ، پل گراس، اتی‌ین گوئیون، مایکل هریس، ژری - آنری، اِر، جرالڈ هلتون، جان هوٹ، مارکو یواوانین، ژرار ژورلن، ژان - میشل کاتور، نورتا کورتگه، اوبرکریون، ژان - پل کریون، آنتی کویپاین، لویی لوئرنی، ژرار لومین، گیر لورنو، جرالڈ لوینسون، ترم لویت، ژان - کلود لیمپاش، آندرئا لوپاریک، جان مدورا، کریستین ماس، فرانسیس مارتن، تیم مودلین، سی مُسکف، ژان ماوین، ماریا مک گاویگان، ان. دیوید مرین، انریکه مونیوس، میرا ناندا، مایکل نوئبرگ، هانس - یواخیم نیمان، مارینا پاپا، پاتریک پگت، ژان پستیو، دانیل پینکاس، لویی پینتو، پاتریسیا رادلت - دوگراو، مارک ریشل، بنی ریگو - بریکمون، روث روزن، دیوید روئل، پاتریک سند، مونیکا ساتورو، آبرشیمونی، لی اسمولین، فیلیپ اسپیندل، هکتور ساسمن، جوکا - پکا تاکالا، سرژ تیسرون، ژاک تیرنه، کلرون کاتسم، ژاک وان ریلار، لوئیک وکان، ام. نورتون وایز، نیکولاس ویتکوفسکی، و دانیل زوانزیگر. همچنین مدیون ویراستاران خود، نیکی وایت و جورج ویت هستیم که پیشنهادهای ارزشمند زیادی دادند. تأکید می‌کنیم که این افراد ضرورتاً با مندرجات یا حتی نیت و هدف این کتاب موافق نیستند.

در پایان از مارینا، کیلر، تامس و آنتوان تشکر می‌کنیم که طی دو سال گذشته ما را تحمل کردند.

پانویست‌ها

1. Éditions Odile jacob, Paris, October 1997.

۲. هتلی (۱۹۹۷).
۳. مازبوری (۱۹۹۷).
۴. سوکال (۱۹۹۶ الف). تجدید چاپ شده در همین کتاب در بخش ضمایم. در فصل اول، داستان این شوخی را با شرح و تفصیل بیش‌تری تعریف می‌کنیم.
۵. اجازه دهید تأکید کنیم که بحث ما محدود است به نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی / شناختاری؛ ما به مسائل ظریف‌تر مربوط به نسبت‌گرایی اخلاقی یا زیبایی‌شناختی نمی‌پردازیم.
۶. با این حال، این همپوشانی کامل نیست. در این کتاب مؤلفان فرانسوی‌ای را تحلیل می‌کنیم که در دنیای انگلیسی‌زبان، بیش از بقیه در گروه‌های آموزشی ادبیات، مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان مُد هستند. نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی، پراکنش نسبتاً گسترده‌تری دارد و در حیطه‌های مردم‌شناسی، تعلیم و تربیت و جامعه‌شناسی علم هم رایج است، یعنی همان حیطه‌هایی که چندان علاقه‌ای به لاکان یا دلوز ندارند.
۷. سیاستمدارانی که در حین ارتکاب جرم گیر می‌افتند، بنا به دلایل گوناگون (ولی بدیهی) به این تعبیر و تفسیر از نیات آن روزنامه‌نگار دامن خواهند زد.
۸. مارک ریشل، در کتاب بسیار جالب و سنجیده خود (۱۹۹۸) ترس خود را از این امر ابراز می‌کند که برخی خوانندگان (و به ویژه غیرخوانندگان) کتاب ما بلافاصله نتیجه‌گیری کنند که کل علوم اجتماعی چرند است. ولی او به دقت تأکید می‌کند که دیدگاه ما چنین نیست.
۹. آلبرت (۱۹۹۶، ص ۶۹). در مٌخره به این مسائل سیاسی بازمی‌گردیم.
۱۰. فصل ۱۱ متن اصلی فرانسوی.